

واکاوی تأثیر اتوریته بر انتشار مرگ در سوژه‌های جنگ

فاتح مرادی*

چکیده

دستیابی به فضای ذهنی سوژه جنگ، نیازمند مطالعه جامعه موردنظر است. در همین راستا در این مقاله نیز با استفاده از مصاحبه عمیق، نمونه موردی سوژه‌های جنگ ایران و عراق از منظر تأثیر اقتدار بر جنگ و مرگ، بررسی شده است. اقتدار در فضای اجتماعی به گونه‌های مختلفی وجود دارد، اما در جنگ، در حد اعلای خود بازتولید می‌شود و ممکن است بر فراوانی مرگ نیز تأثیرگذار باشد. اما اقتدار، در جنگ تولید نمی‌شود و منشأ بیرونی دارد. در مقاله حاضر مشخص شد که در جنگ و پس از جنگ با فراوانی و گوناگونی

* (نویسنده مسئول) دانشجوی دوره دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی
(Fateh.moradi@yahoo.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۵/۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۸/۱۲

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۹۶، صص ۸۵-۱۱۸

رفتاری سوژه‌ها روبه‌رو هستیم. بر همین اساس، یازده نوع سوژه برپایه ویژگی‌های رفتاری آن‌ها در جنگ و سه نوع الگوی رفتاری آن‌ها پس از جنگ، از پژوهش استخراج شده است؛ از این رو تنوع رفتاری سوژه‌های جنگ و پس از جنگ با ساختار شخصیتی متفاوتی همراه است که نشان می‌دهد آن‌ها ویژگی‌های شخصیتی متفاوتی دارند، اما اقتدار، به‌منزله بسیج‌کننده و عامل هم‌پوشانی این گوناگونی‌ها در جنگ، عمل می‌کند. ساختار و الگوهای گوناگون رفتاری موجود در سوژه‌های جنگ در فضای فرهنگی و سیاسی ایران پس از جنگ و اکنون نیز تأثیرگذار است؛ بنابراین، بدون توجه به تنوع رفتاری سوژه‌های جنگ، مدیریت ساختار سیاسی و فرهنگی کارآمد در جامعه امکان‌پذیر نیست. اقتدار موجود در جنگ از نظر سوژه‌ها می‌تواند به شیوه‌های مختلفی به عرصه فرهنگی و سیاسی کنونی منتقل شود، یعنی از شکل قدرت به اقتدار تبدیل شود.

واژگان کلیدی: مرگ، اقتدار، سوژه، جنگ، روایت.

«... مرگ یا نابود شدن است، به این معنی که کسی که می‌میرد، دیگر هیچ احساس نمی‌کند، یا چنان‌که می‌گویند، انتقال روح است از جهانی به جهانی دیگر. اگر احتمال نخست درست باشد... و مرگ چون خواب باشد که هیچ رؤیایی آن را آشفته نکند، پس باید مرگ را نعمت بزرگی بشماریم... اگر مرگ چنین چیزی باشد، من آن را برای خود سودی بزرگ می‌شمارم، زیرا در آن، همه زمان به صورت شبی جلوه‌گر خواهد بود... ولی اگر مرگ، انتقال به جهانی دیگر است، و اگر این سخن راست است که همه درگذشتگان در آنجا گرد آمده‌اند، پس نعمتی والاتر از اینکه آدمی از این مدعیان که عنوان قاضی بر خود نهاده‌اند، رهایی یابد و در آن جهان با داورانی دادگر... روبه‌رو شود. اگر مرگ این باشد، به خدا سوگند من آماده‌ام بارها بمیرم. گمان می‌کنم خصوصاً برای من زندگی در آن جهان لذتی خاص خواهد داشت... آدمی در آنجا نه تنها نیکبخت‌تر از این جهان به‌سر می‌برد، بلکه زندگی جاودان دارد... واقعه‌ای که برای من روی داده است، بی‌علت نیست، بلکه صلاح من در این است که بمیرم و از رنج و اندوه، آسوده شوم».

افلاطون، آپولوژی

مقدمه

«هرکس همانند دیگران زاده می‌شود و به شیوه‌ای متفاوت، می‌میرد»

هایدگر

جاودانگی همواره یکی از دغدغه‌های مهم بشر بوده است. در آثار گذشته، اسطوره‌هایی مانند گیلگمش به‌عنوان نخستین نمونه تاریخی که روایت‌گر جاودانگی فنا است، آخیلس و اودیسه، قهرمان روایت آثار هومر با ویژگی پذیرش مرگ یا فرار از آن، اسکندر مقدونی در جست‌وجوی آب حیات و... نمونه‌هایی در این حوزه هستند. در این راستا گاهی جمعی از بندگان، همراه خدایگان دفن شده‌اند، و گاهی نیز رسم‌های متفاوتی از مسئله جاودانگی به‌نمایش درآمده است که در حوزه مرگ‌پژوهی قابل تأمل است. مرگ‌اندیشی از نظر فیلسوفان پیشاسقراطی همچون کنشی در طبیعت، از منظر اپیکور یک پایان، و از دیدگاه سنکا و سیسرو، هدف نهایی هستی بشر است. به قول آگامبن، رفته‌رفته در روایت‌های مدرن از مرگ

«قداست‌زدایی» می‌شود؛ هرچند مرگ همواره در دایره قدرت‌های مختلف الهیاتی و زمینی به گونه‌های متفاوتی تفسیر شده است، اما در روایت فرویدی، مرگ به سطح تاناتوس یا رانه نابودی فروکاسته می‌شود و سوژه اقتدارش را در نابودی دیگری یا نابودی خود به‌نمایش می‌گذارد. در واقع، مرگ، هم سازنده است و هم برساخته. در این میان، این باور به جاودانگی است که تا حد زیادی فرومی‌ریزد. مرگ در اندیشه‌های منتسب به پدیدارشناسی برخلاف روایت فرویدی که شفاف و کلی است. به تکرر پدیده‌ها اشاره دارد. در دوره مدرن نیز مرگ‌اندیشی در فاصله بین دو جنگ جهانی افزایش یافته است. براساس دیدگاه‌های نیچه می‌توان گفت، مرگ در سایه قدرت که همواره سازنده حقیقت است، جهت می‌یابد. با در نظر گرفتن اندیشه‌های مختلف، می‌توان اذعان کرد که پژوهش‌هایی که به بررسی تجربه زیسته افرادی می‌پردازند که روایت‌های نزدیک به مرگ را شاهد بوده‌اند، یا داشته‌اند، می‌توانند به دستیابی به مواد بیشتر در زمینه مرگ‌پژوهی کمک کنند. به همین دلیل در مقاله حاضر با مراجعه به سوژه‌های بازمانده از جنگ ایران و عراق به دنبال دستیابی به این مهم با امکانات زیر هستیم:

- توجه نظری به روایت‌های مرگ‌اندیشی به‌ویژه در قرن بیستم؛
- مراجعه به جامعه نمونه که نزدیک‌ترین تجربه از مرگ را داشته‌اند؛
- انتشار نمونه تجربی و تلاش برای دستیابی فضای موردنظر آن‌ها درباره مرگ و روایت مرتبط با آن.

دستیابی به تجربه زیسته سوژه‌های جنگ ایران و عراق، نیازمند درک فضای ذهنی آن‌ها است. روایت‌های مختلف، معمولاً تمایل دارند که سوژه‌های جنگ را یکدست بدانند، درحالی‌که ساختارهای شخصیتی، یکدست نیستند؛ بنابراین، سوژه‌ها با اشتراک‌های جمعی‌ای که دارند، ممکن است مستقل از یکدیگر نیز عمل کنند. بررسی دلایل تجمیع احتمالی کثرت سوژه‌ها و روایت‌هایشان درباره مرگ، نیازمند پژوهش جدی است، زیرا در این زمینه پژوهش‌های لازم انجام نشده است. به این منظور در پژوهش حاضر در پی پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر هستیم:

- آیا مرگ در سوژه مدرن -مثلاً در جنگ- همانند سوژه پیشامدرن با اقتدار،

- اگر این‌گونه است، این وضعیت در فضای جنگ چگونه قابل کشف است؟
- به عبارت دیگر، چگونه اقتدار در این شرایط، موجب تجمع کثرت سوژه‌ها می‌شود؟

- این سوژه‌ها پس از جنگ در فضای سیاسی و اجتماعی ایران چگونه عمل می‌کنند، به این معنی که مطالبه اقتدار سیاسی چگونه در فضای فرهنگی ایران می‌تواند از طریق این سوژه‌ها به بهترین شکل ممکن تولید شود؟
- الگوهای رفتاری سوژه پس از جنگ با سوژه جنگ چه تفاوتی دارد، یا در چند دسته قابل مشاهده است؟

در مجموع، یکی از بهترین روش‌های رفع این ابهام‌ها و پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها، مراجعه به سوژه‌ها و درک جهان‌زیست آنان است.

۱. روش پژوهش

داده‌های این مقاله با استفاده از مصاحبه عمیق گردآوری شده‌اند؛ از این‌رو روش پژوهش حاضر، کیفی بوده و به‌صورت مردم‌نگاری انجام شده است. در مردم‌نگاری، تحلیل‌ها با استفاده از ویژگی‌های خاص گروه موردنظر انجام می‌شود و در پی درک این ویژگی‌ها است. به همین دلیل، سعی شده است تا حد امکان به درک فضای ذهنی سوژه‌ها نزدیک شویم. بر این اساس، شناخت پدیده با استفاده از پدیدارشناسی نیز در روش‌شناسی پژوهش، در نظر گرفته شده است؛ بنابراین، در مردم‌نگاری یک رویکرد کیفی-پدیدارشناختی به کار می‌رود.

پدیدارشناسی، علم مطالعه پدیده‌ها است و بر توصیف و تفسیر دقیق پدیده‌ها در تمام حوزه‌های تجربی تأکید دارد. پدیدارشناسان به مسائل ذهنی رفتار انسان‌ها توجه دارند؛ بنابراین، قوم‌شناس تلاش می‌کند به‌جای طبقه‌بندی رفتارهای مشاهده‌شده، معنای رفتار را از دیدگاه افراد موردپژوهش، دریابد (دلاور، ۱۳۸۹: ۲۴۶). در این مقاله نیز چنین روندی را درپیش گرفته‌ایم. مردم‌نگاری، هنر و علم توصیف یک گروه یا فرهنگ، و یک رهیافت در حوزه تحقیق کیفی است. در این رهیافت، پژوهشگر باید در مورد جهان اجتماعی، حساسیت داشته باشد و آن را برحسب مفاهیم و معانی خاص خود و بر مبنای اصطلاحات کیفی درک کند. در مردم‌نگاری، هدف نه خلق اصول علمی، بلکه

بازنمایی جهان اجتماعی بوده و هدف اصلی آن، توصیف یا بازنمایی شرایط موجود از زبان سوژه‌ها است؛ بنابراین در مقاله حاضر نیز فضای سیاسی، فرهنگی، و رفتار سوژه‌ها در شرایط پیشین و تأثیر آن بر شرایط موجود بازنمایی شده است. در واقع، مردم‌نگاری، توصیف چندجانبه و منعطفی است که همین مسئله از نقاط قوت این روش است؛ به‌عنوان نمونه، در مقاله حاضر تلاش کرده‌ایم، به سوژه‌های متقدم و متأخر در فرایند و انباشت اطلاعات و رفتارها دست یابیم؛ از این رو در این گونه پژوهش‌ها، دستیابی به دنیای درون‌گروهی و برون‌گروهی با اعتبار بیشتری همراه است؛ به‌عنوان مثال، در پژوهش حاضر، سوژه‌ها تنها به توصیف دیدگاه‌های شخصی خود ملزم نبودند، بلکه ده‌ها تجربه را گزارش دادند که در جریان زندگی و در اوج رویارویی با مرگ، مشاهده کرده بودند. قابل ذکر است که در مقاله حاضر، متغیرهای مزاحم پژوهش تا بیشترین حد ممکن، کنترل شده‌اند.

۲. الگوی نظری

«...و با این همه ما به جهان نیامده ایم که به آسانی بمیریم! آن هم در

سپیده دمی که بوی لیمو می‌آید»

یانیس ریتسوس

در مقاله حاضر به بخش‌هایی از اندیشه *هانا آرننت*، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اندیشه‌های قرن بیستم ارجاع داده می‌شود. مفروض نویسنده این است که خواننده با پیچیدگی‌های نظری اندیشه آرننت، به‌ویژه درباره اقتدار و مرگ آشنا است، زیرا احتمال دارد، ارائه تصویر عینی اندیشه او درباره مرگ و اقتدار ممکن نباشد، درعین حال، همین اندیشه از مهم‌ترین ابزارهای نظری برای کاربرد در مقاله حاضر است؛ از این رو نمی‌توان از امکانات وسیع آن غافل بود.

آرننت میان قدرت و اقتدار تمایز می‌گذارد (رهبری، ۱۳۸۸: ۱۷۵). اقتدار با اطاعت همراه است و هنگامی که زور به‌میان می‌آید، اقتداری وجود ندارد. در واقع، اقتدار با برهان از دور خارج می‌شود (آرننت، ۱۳۹۲: ۱۲۵)؛ بنابراین، صاحبان قدرت لزوماً دارای اقتدار نیستند. به همین دلیل خدایان، میان انسان‌ها اقتدار دارند نه قدرت و اعمال انسان را تحکیم و تأیید می‌کنند نه هدایت (آرننت، ۱۳۹۲: ۱۶۳). از نظر آرننت، اقتدار در دوره پیشامدرن وجود داشت، اما در دوره مدرن از بین رفت یا

کم‌رنگ شد و جای خود را به قدرت داد. قدرت نه در خاصیت فردی، بلکه در روند گروهی است که به حیات خود ادامه می‌دهد (آرنت، ۱۳۵۸: ۶۸). سوژه در دنیای مدرن ممکن است طی دوره زمانی خاص یا شرایط خاصی با تأثیرپذیری از اقتدار، به کنش پردازد. یکی از اثرات مهمی که ممکن است سوژه را با خود همراه کند، روایت^۱ است. از نگاه آرنت، روایت اهمیت اساسی دارد و اجازه نمی‌دهد سوژه بمیرد، یا خاموش شود.

از این رو، از منظر آرنت، تولد و مرگ، رخداد‌های ساده و طبیعی‌ای نیستند و انسان‌ها سعی در غلبه بر میرایی و معنی دادن به مرگ [به شیوه‌های گوناگون همچون تداوم در روایت] دارند؛ همچنان‌که معنابخشی مسیحیت و یونان باستان، سعی در دادن جاودانگی به مرگ دارند (لسناف، ۱۳۵۸: ۵۹). اگرچه آشفتگی یا تکثر معنایی در دوره مدرن، مرگ را نیز زمان‌مند کرده و در پی آن، اقتدار را از بین برده است، اما رفته‌رفته میرندگی در متن عالم به واقعیتی از وجود بشری تبدیل شده است. وظیفهٔ میرندگان و عظمت بالقوهٔ آن‌ها نیز در توانایی‌شان برای پدید آوردن چیزهایی - آثار، کردارها و سخنانی - است که سزاوار جاودانه بودنشان است تا خود را در عالمی که همه چیز به جز خودشان نامیرا است، پیدا کنند؛ بنابراین، به دنبال اثبات طبیعی وجودشان به عنوان وجه «الهی» خود هستند. تنها سرآمدها هستند که «نام و آوازهٔ نامیرا را بر چیزهای میرا ترجیح می‌دهند» و آن‌ها تبدیل به انسان‌هایی به معنای واقعی کلمه می‌شوند و بقیه به مثابه افرادی حیوان‌صفت زندگی می‌کنند؛ این نکته‌ای بوده که هراکلیتوس همواره به آن اعتقاد و باور داشت (آرنت، ۱۳۹۵: ۵۸-۵۳)؛ بنابراین، سرآمد یا قهرمان در اوج، مرگ را انتخاب می‌کند، چون تمایل دارد آنچه هانا آرنت «روایت» یا «سخن» می‌نامد، پس از مرگش، یا زمانی که زنده است، تداوم داشته باشد. براساس نظر آرنت، اقتدار به منظومه‌ای از باورها تبدیل شد که سوژه، شیفته آن می‌شود؛ بنابراین از نظر او رابطهٔ سوژه و اقتدار به صورت هرم دیده نمی‌شود و معناهای جدید در آن اثرگذار و متکثر است. در چنین میدان آشوبناکی در صورت وجود اقتدار یا نشانه‌های آن است که سوژه تجلی می‌یابد و به یک نقطه مشترک، یعنی معنابخشی به مرگ در سایه اقتدار می‌رسد و در غالب

سوژه‌هایی همچون سوژه جنگ، بازتولید می‌شود. به همین دلیل، سوژه مدرن به‌طور کامل، به‌دور از پذیرش اقتدار نیست و در شرایطی ممکن است اثر اقتدار بر او حاکم شود و در جنگ در بالاترین میزان، تولید شود.

برای شفاف‌سازی دستگاه نظری هانا آرننت به‌ویژه در مورد مرگ و از بین رفتن اقتدار، شاید لازم باشد به‌گونه‌ای اجمالی به تحولات سوژه از دوره پیشامدرن تا مدرن اشاره کنیم. سوژکتیویته در دنیای مدرن خود را تعریف کرده و صورت‌بندی‌های روان‌شناختی جدیدی را با خود می‌آورد. در آشفتگی نظام اقتدار، سوژکتیویته‌های مرگبار [یا به‌قول امین مآلوف، هویت‌های مرگبار] تولید می‌شوند. هویت^۱ و سوژکتیویته^۲ در دوره پیشامدرن یکسان هستند، اما این رابطه در دوران مدرن، از هم می‌پاشد، به‌این معنی که سوژکتیویته مدرن می‌تواند هر چیزی را برگزیند (Hall, 2004). در دوره مدرن، برخلاف دوره پیشامدرن که سوژه یکدست‌تر بوده است، با چهار نوع سوژه گراماتیکی^۳، قانونی-سیاسی^۴، فلسفی^۵ و سوژه برآمده از شخص^۶ روبه‌رو هستیم. سوژه برآمده از شخص، تجربه‌های برگرفته از من (ما) را به‌همراه دارد (Mansfield, 2003, introduction)؛ از این‌رو سوژه دوره مدرن، متنوع و متکثر است، اما این به آن معنا نیست که تنوع و تکثر او یا منفرد شدنش، سبب تجمیع آن در پذیرش اقتدار نشود؛ بنابراین اقتدار با منشأ بیرونی می‌تواند در شکل‌گیری یا بازتولید اتحاد جمعی اثربخش باشد.

سوژه همواره در اقتدار بازتولید می‌شود، یعنی به‌دنبال تحقق و معنابخشی به خود است. این تورم معنایی و جست‌وجو یا تحقق خود در شرایط همبستگی گروهی و جنگ، ممکن است در بالاترین حد، تولید شود. وحدت‌بخشی به تکثر، صورت سوژه مدرن است. تکثر و نشر هویتی، لایه‌هایی از تنش و رقابت را نیز به‌همراه دارد که مرگ و زندگی، در هر دو سر این طیف، خود را بازتولید می‌کنند. سوژه مدرن، مدعی کف

1. Identity
2. Subjectivity
3. Subject of Grammar
4. Political-Legal Subjects
5. Philiosphical
6. Subject of Humen Person

خیابان و ایفای نقشی است که همچنان در سایه آشوب معنایی قرار دارد، یا آن‌گونه که کارل گوستاو یونگ می‌گوید، در پی فرصتی برای ابراز صورت‌های نمادین خود است؛ از این رو، هنگامی که نیچه، ارزش‌های انقلابی نیهیلیسم مثبت^۱ را رواج می‌دهد و دستگاه اخلاقی مسیحی را به پرسش می‌کشد، نظام همه‌خدایی شهروندان در جست‌وجو و تکاپوی کسب قدرت برمی‌آیند (Atkins, 2005). اما این، به معنای از بین رفتن کامل تشکل جمعی سوژه‌ها نیست؛ هرچند آرنست در روایت مشابهی بر این نظر است که ارزش‌های جمعی و جهان مشترک سوژه‌ها در فرهنگ دوره مدرن از بین رفته است و سوژه، منفرد و منزوی شده است (آرنست، ۱۳۹۵: ۱۴۸). در حالی که سوژه، منفرد و در عین حال متکثر است یا در پستی اقتدار به میدان عمل بازمی‌گردد؛ میدان عملی که در همان حال، میدان منازعه نیز هست. به دلیل این ویژگی‌ها، سوژه دوره مدرن، خواهش‌های جمعی نوستالژیک نیز دارد؛ بنابراین، چه روایت جمعی‌ای که هگل آن را توصیف می‌کند و چه توتم‌پرستی جمعی فرویدی در زیست فردی سوژه‌ها به آیین جمعی‌شان مرتبط است و رفته‌رفته روایت جمعی زیر سیطره اقتدار، به خود معنا می‌بخشد. بر این اساس، اقتدار مورد نظر آرنست در موقعیت‌های حساس و بسیج جمعی در دوره مدرن نیز امکان‌پذیر می‌یابد، به‌ویژه این شیوه در شرق و فرهنگ ایرانی در دوره جنگ ممکن است در بعضی سوژه‌ها بیشتر برگشت کرده باشد. به همین دلیل، ممکن است، مرگ در مبحث جنگ ایران و عراق، بعضی از سوژه‌های منفرد را به اقتدار جمعی پیوند دهد. به این ترتیب، در شرایط تکثر ارزش‌ها، مرگ، سیاسی می‌شود؛ از این رو، برای فهم اقتدار در دوران کنونی، به‌ناچار با ارزش‌ها روبه‌رو هستیم، چون ارزش‌ها، مرجع واقعیت و موادی هستند که می‌توان از میان آن‌ها واقعیت را مطالعه کرد.

بازگشت به ارزش‌ها، نه تنها دامنه مطالعه را محدود می‌کند، بلکه افق مسئله را نیز گسترش داده و پایه پرسش‌های واقعیت نیز می‌شود (فروند، ۱۳۶۸: ۶۱، ۵۹). ارزش‌ها می‌توانند با روایت، درهم آمیزند و روایت، می‌تواند باعث ایجاد احساس نامیرایی در سوژه و جهان‌بودگی‌اش شود؛ بنابراین، با پیوند ارزش‌ها و اقتدار، مرگ نیز سیاسی می‌شود و «سیاسی کردن مرگ»، فرایندی در امتداد «سیاسی کردن»

زندگی و هویت بخشی در کثرت پسامدرن است. بر این اساس، مرگ را می توان در قالب زیست سیاست^۱ و زیست قدرت^۲ که با اقتدار پیوند می یابند، واکاوی کرد. شاید به همین دلیل، آگامبن، وضعیت سیاسی شدن مرگ را در قالب اقتدار قانونی دولت (منابع اقتدار) توضیح می دهد و در وضعیت های خاص، این دولت است که تصمیم می گیرد چه کسی زنده بماند و چه کسی زنده نماند؛ بنابراین، سیاسی کردن مرگ و سیاسی کردن زندگی، به هم پیوند می خورند و سوژه را از آن گریزی نیست؛ امری که فوکو از آن با عنوان قاعده مند کردن بدن افراد زیر لوای قدرت دانش یاد می کند (آگامبن، ۱۳۸۷؛ فوکو، ۱۳۸۸). در مجموع، به نظر می رسد ظهور اقتدار سیاسی یا به طور کلی اقتدار، در سوژه پیشامدرن و مدرن متفاوت است، اما در دوره مدرن، به طور کامل محو نمی شود. اگرچه به ظاهر، اقتدار در سطوح اجتماعی و فردی قابل دیدن نیست، اما در جنگ در بالاترین حد آن، تولید می شود؛ بنابراین مطالعه جنگ می تواند عالی ترین سطح اقتدار بازتولید شده را به ما بشناساند.

در خوانش نظریه آرننت می توان مذهب و سنت را با اقتدار پیوند داد؛ به این معنا که در دوره پیشامدرن، چون باورهای سنتی و مذهبی، نفوذپذیری بیشتری داشتند یا عالم گیر بودند، اقتدار وجود داشت. در دوره پسامدرن و مدرن، تکثر معنایی و رشد بی سابقه سرمایه و نیروهای اجتماعی مختلف، سبب مادی شدن بیشتر جهان و نسبی شدن باورها شد. به همین دلیل، سوژه ها نیازمند اقتناع بودند، زیرا تلقی فایده گرایانه ای از جهان داشتند. در مجموع می توان چند ویژگی مهم را از اندیشه آرننت در زمینه مقاله حاضر استنباط کرد که عبارتند از:

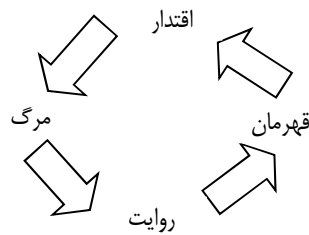
۱. اقتدار در دوره مدرن، کم رنگ شده است و یا وجود ندارد؛
۲. مرگ، با تأثیرپذیری از اقتدار، بازتولید می شود و سوژه در اوج قهرمان بودگی اش به مرگ تمایل نشان می دهد؛
۳. روایت، یکی از اصلی ترین عوامل تولید مرگ در سوژه است که در شرایطی مانند جنگ، ممکن است جان دوباره ای بگیرد؛
۴. اقتدار در دوره مدرن می تواند در شرایطی، بازگشت کند و یا امکان آن (در

1. Bio-Politic
2. Bio-Power

برخی سوزن‌ها) وجود دارد؛

۵. در بخشی از سوزن‌های جنگ ایران و عراق در آن زمان، اقتدار احتمالاً در انتشار مرگ اثرگذار بوده است؛
 ۶. با توجه به گوناگونی سوزن‌ها و شرایط دوران مدرن، همه سوزن‌ها از اقتدار تأثیر نمی‌پذیرند، اما نشانه‌های اقتدار در جنگ، بیشتر از رویدادهای دیگر ممکن می‌شود؛
 ۷. افول اقتدار در دوره مدرن، سبب تکثیر سوزن شده است؛ از این رو، روایت‌های مرگ نیز متفاوت است. براساس نظر ماکس وبر، در جهان مدرن، با نزاع ارزشی و بنابراین، با اقتدارهای معنایی متکثری روبه‌رو هستیم.
- بخشی از الگوی دستگاه نظری هانا آرنت که به این پژوهش مرتبط است را می‌توان به صورت زیر در یک رابطه اقتدار-مرگ-روایت-قهرمان در سوزن، به صورت زیر نشان داد:

شکل شماره (۱). بخشی از الگوی دستگاه نظری آرنت



۳. یافته‌های پژوهش

۳-۱. سوزن و جنگ: گونه‌گونی سوزن‌ها

«...راستی کشته شدن در میدان جنگ از پاره‌ای جهات بسیار خوب است زیرا کسی که بدینسان درگذرد، هرچه تنگدست و گمنام بوده باشد نعلش را با شکوه فراوان به خاک می‌سپارند و اگر هم در زندگی شریب و نادرست بوده در ستایشش سخن‌ها می‌رانند، آن هم نه مردم عادی بلکه مردان دانا و خردمند که خطابه‌های خود را از پیش با دقت آماده می‌سازند...»
افلاطون، منکسنوس

رفتن به دنیای سوزن‌های جنگ و تلاش برای شناخت پدیده‌ها ما را با جهان

متفاوتی از واقعیت‌های موجود در آن آشنا می‌کند. در این پژوهش با ۹ نفر از افرادی که در جنگ ایران و عراق شرکت داشته‌اند و تجربه‌های متفاوتی را در آن سپری کرده‌اند، مصاحبه شده است. هریک از آن‌ها تجربه‌های فراوانی به مدت دست‌کم یک‌ونیم سال در جبهه جنگ داشته‌اند. سن تقریبی افراد در زمان مصاحبه، بین ۴۸ تا ۶۰ سال بوده است. سه نفر از این تعداد، دارای تجربه مجروحیت و ترکش در بدن بوده‌اند. میانگین زمان مصاحبه‌های انجام‌شده حدود یک‌ونیم ساعت (برای هر مورد) بوده است. سه نفر از این افراد، تجربه دوران سربازی در جنگ را داشته‌اند و ۶ نفر، بازنشسته نهادهای دولتی هستند؛ این شش نفر سن بالاتری از افرادی داشته‌اند که تجربه جنگ را در خدمت سربازی گذرانده‌اند. مصاحبه‌شونده‌ها به جز تجربه خود از جنگ، به بسیاری از موارد و جزئیات در فضای جنگ، از جمله بیان خاطره‌هایی از هم‌زمان خود در جنگ می‌پرداختند و اطلاعات قابل‌توجهی را درباره سوژه‌های دیگر در جنگ، ارائه می‌دادند. از میان مصاحبه‌شوندگان، کسانی که وابسته به نهادهای نظامی بودند، به شیوه متفاوت‌تری، یعنی به گونه‌ای هیجان‌انگیزتر و با گرایش‌های ایدئولوژیک‌تری به تعریف و بازبینی خاطرات یا توصیف‌های خود از جنگ می‌پرداختند. به هر حال، تجربه‌ها و اطلاعاتی که آن‌ها در اختیار می‌گذارند، از زاویه‌های مختلف، به‌ویژه اثرگذاری روایت و اقتدار بر مرگ، قابل‌تحلیل است.

به‌طورکلی، گفتار جنگ، کم‌وبیش، گفتار نظم‌دهنده به نظام سیاسی، در طول سال‌های جنگ بود. این گفتار، با تأثیرپذیری از درک خاصی از موقعیت، می‌توانست گفتار مرگ و زندگی باشد و شهادت و جانبازی را برانگیزد (غلامرضا کاشی، ۱۳۷۹: ۳۳۵، ۳۳۷)، بارها و بارها داستان‌هایی را شنیده‌ایم که حکایت از قهرمانی‌های شگفت‌انگیز فردی دارد که در خانواده تنگدستی به دنیا آمده، از خردسالی نشانه‌هایی از قدرت ابرنسانی دارد، رشد شتابان او به‌سوی تعالی و توانمندی، جدال پیروزمندانه با نیروهای اهریمنی، وسوسه او به گناه و خودبینی، شکست در اثر خیانت دیگران و درنهایت، ایثاری قهرمانانه، به مرگ منتهی می‌شود (یونگ، ۱۳۸۶: ۲۶). در مورد سوژه ایرانی جنگ ایران و عراق، در چنین مواردی ما با ارزش‌های مختلفی مانند جاودانگی، شهادت، اقتدار، قهرمانی و... روبه‌رو هستیم. در عین حال، با یک گره‌گاه کانونی که احتمالاً اقتدار است، درگیر خواهیم بود. در

مقاله حاضر با توجه به مصاحبه و اطلاعات جمع‌آوری شده، انواع سوژه‌ها را بررسی می‌کنیم. ممکن است وجوه و ویژگی‌های شخصیتی و خصلت‌های رفتاری و درونی این افراد با وجود شباهت‌هایی که دارند، با هم متفاوت باشد. در آغاز می‌توان سه لایه تقریبی نگرش در مقابل بحث‌های جنگ و گفت‌وگو درباره مرگ و خاطرات جنگ از این سوژه‌ها را می‌توان تشخیص داد، که در ادامه مطرح شده است.

۱. لایه بی‌تفاوت: سوژه‌هایی که در این طیف قرار می‌گیرند، تقریباً ساکت و آرام و به‌ظاهر در مورد وقایع جنگ، بی‌تفاوت بودند. البته این به آن معنا نیست که آن‌ها بی‌توجهی زیادی داشتند، چون سوژه بی‌تفاوت در جنگ تقریباً وجود ندارد، اما ویژگی‌های رفتاری این لایه نشان می‌دهد که نسبت به بقیه افراد، شدت یا فراوانی کمتری در گفتار، حرکت‌ها و بقیه رفتارهای خود دارند؛ به‌گونه‌ای که آن‌ها کمتر از جنگ و شرایط فضای مرتبط با آن صحبت می‌کردند. این گروه، کمترین فراوانی را داشتند و بیشتر در این نظر مشترک بودند که چیزهایی که دیده‌اند، چندان قابل بازگو کردن نیست.

۲. لایه زنده: سوژه‌هایی که در این لایه قرار می‌گیرند، در برابر بحث‌های مرگ و وقایع جنگ، هیجان‌زده، فعال و دارای بازخورد در برابر اظهارنظر دیگران درباره فضای جنگ هستند. این گروه همگام، دارای ترس و شجاعت‌های خاصی هستند، اما لایه ترس آن را کمتر بروز می‌دهند. آن‌ها بیشتر هیجان‌ها، ترس یا جرئت خود را زیر سایه اقتدار، همچون یک وظیفه، معنی می‌کنند. به‌نظر می‌رسد که این گروه فراوانی قابل توجهی دارند.

۳. لایه دوری‌گزین: کسانی که در این سطح قرار می‌گیرند، معمولاً به‌نوعی از صحنه‌های بحث و مجادله درباره مرگ دوری می‌جویند، و به‌طور غیرمستقیم، سازوکارهای زنده‌کننده مرگ را پنهان می‌کنند. تفاوت این گروه با لایه بی‌تفاوت در این است که بیشتر تجربه‌های عملی جنگ که از منظر آنان اسفناک است را تجربه کرده‌اند؛ بنابراین، به نوعی سکوت نسبی پناه برده‌اند. تفاوت دیگر لایه دوری‌گزین با بی‌تفاوت این است که در لایه بی‌تفاوت، تجربه‌ها دیده‌شده یا شنیده‌شده و در لایه دوری‌گزین، تجربه‌ها عملی هستند.

در هر دسته از این لایه‌ها می‌توان سوژه‌های جنگ و پس از جنگ را بازبینی

کرد. قرار گرفتن در برابر تجربه زیسته چنین کسانی نشان می‌دهد که تنوع و ناهمسانی سوژه‌های جنگ در دوره مدرن بیش از میزانی است که تصور شده است؛ بنابراین، در مقاله حاضر با استفاده از اطلاعاتی که مصاحبه‌شونده‌ها در اختیار گذاشته‌اند و همچنین، ویژگی‌های شخصیتی‌ای که آنان از افراد دیگر حاضر در جبهه ارائه کرده‌اند، یازده نوع سوژه تقریبی استخراج شده است که در ادامه ویژگی‌های شخصیتی آن‌ها و گزاره‌های کلیدی‌ای که در مصاحبه با هریک از آن‌ها به دست آمده است را بررسی می‌کنیم.

۱. سوژه‌های طبیعی: رفتارشناسی این سوژه‌ها در جبهه نشان می‌دهد که شرایط جنگ برای آنان مانند صحنه زندگی و خانه بوده است. آن‌ها رویکرد خود در مورد مرگ را به‌طور مشخص ابراز نمی‌کردند، جز آنکه آن را تقدیری الهی می‌دانستند و گاهی منابع قدرت «غیر» را سببی برای مرگ، نه عامل اصلی آن می‌دانستند. این افراد، معمولاً چنان رفتار می‌کردند که گویی فردا در خانه خود هستند و چهره چندان غمگین یا نگرانی نداشتند. «غیریت‌سازی» آنان در مورد جبهه مقابل چندان واضح نبود؛ به‌گونه‌ای که گویا طرف مقابل هم یک دوست است و کدورت شخصی برای دو طرف پیش آمده است. به یک معنی، نوعی تحکم و ثبات شخصیتی در آن‌ها دیده می‌شد و مورد احترام هم‌زمانشان بودند. از این منظر می‌توان برای این سوژه‌ها از عنوان «طبیعی» استفاده کرد، زیرا گویی صحنه جبهه و جنگ برای آنان مانند خانه بود و این ویژگی یکی از شاخصه‌های رفتاری آنان بود. از جمله بحث‌هایی که می‌توان آن را با این سوژه‌ها مرتبط دانست، این سخن یکی از مصاحبه‌شوندگان است:

...عده‌ای در جبهه و پشت جبهه بودند که خونسرد و طبیعی رفتار می‌کردند، طوری که انگار در خانه‌اند. مگر در شرایط استثناء و گرنه اغلب مواقع لباس‌هایشان تمیز بود، هرگاه شرایط دست می‌داد، حتماً استحمام می‌کردند. گاهی آواز (معمولاً با صدای ملایم و متوسط) می‌خواندند.... برای خیلی‌ها روحیه بودند، یعنی در آن زمان هم که واقعاً خیلی شرایط اسفناک بود، آن‌ها بوی زندگی می‌دادند و معمولاً در عقاید دیگران دخالت نمی‌کردند. حرف‌ها و داستان‌های حکیمانه را گاه چنان با آرامش تعریف

می‌کردند که گویی شب در خانه نشسته‌اند و برای بچه‌هایشان داستان می‌سرایند....

۲. سوژه‌های منعطف: این طیف در بعضی جزئیات شخصیتی، مشابه سوژه‌های طبیعی هستند. ویژگی شخصیتی این افراد به‌ویژه زمانی که به‌طور مستقیم درگیر عملیات نبودند و حمله‌ها به‌طور موقت، یا برای چند روز، قطع می‌شد، شبیه سوژه‌های طبیعی بود. به‌طور کلی نظر آنان در مورد طلب یا انکار مرگ مشخص نبود. در صحنه‌های عملیاتی متفاوت از سوژه‌های طبیعی بودند (از این نظر که سوژه‌های طبیعی در شرایط جنگی مانند بمباران، حمله و... پس از دو، سه ساعت به حالت طبیعی خود برمی‌گشتند)، اما در سوژه‌های منعطف، زمان بیشتری لازم بود تا این حالت در آنان ایجاد شود. سوژه‌های منعطف در بعضی از عملیات‌ها بسیار شجاعت نشان می‌دادند و در بعضی دیگر، این‌گونه نبودند. همچنین می‌توان به‌سبب دارا بودن برخی ویژگی‌ها آنان را در هر سه لایه یادشده، یعنی بی‌تفاوت، زنده و دوری‌گزین قرار داد. نقل‌قول زیر می‌تواند بیانگر ویژگی سوژه منعطف باشد:

تصور مرگ به دو صورت متفاوت به ذهنمان می‌آمد. وقتی می‌دیدیم که در ماشین‌ها جسد زیاد بود و در همان حال رشادت‌های مهم در جنگ وجود داشت و کسی فدا می‌شد با دو صحنه متضاد ارزش و بی‌ارزشی خود روبه‌رو می‌شدیم، اما وجود قدرت و باور در جنگ ناتمامی‌ها را تمام می‌کرد، یعنی رضایت بر ماندن در مبارزه را القا می‌کرد، البته بگویم، چون در فضای جنگ که با لحظه‌ها زنده می‌شوی و می‌میری، فرصتی برای فکر کردن نبود... براساس شرایط می‌زیستیم، به‌قول معروف، گاه زین به پشت و گاه پشت به زین. جنگ به من یاد داد که انعطاف داشته باشم، هرچند در مقابل فضای مرگ‌آور، همواره احساسی در درون می‌گفت، که تو به دنیا نیامده‌ای تا آسان و به‌راحتی بمیری....

۳. سوژه‌های شاخص: این گروه در بعضی از عملیات‌ها چنان رفتار می‌کردند که گویی با تمام وجود، خود را در اختیار شرایط قرار داده‌اند و اصلاً از مرگ نمی‌هراسند. فرمانده نبودند، اما مانند یک فرمانده عمل می‌کردند. در درگیری‌ها به‌گونه‌ای عمل می‌کردند که گویی مرگ و زندگی، دو طیف یا دو دوست بسیار

نزدیک به هم هستند و انگار که خود آنان هستند که مرگ یا زندگی را رقم می‌زنند. اغلب این افراد در زمان‌هایی که کارها یا عملیات داوطلبانه‌ای وجود داشت، پیشگام بودند. شاید بتوان گفت، مسئولیت‌پذیری، مهم‌ترین ویژگی بارز آنان بود. به‌طور کلی، شخصیت آنان در میان رزمندگان دیگر، شاخص بود. معمولاً شوخ‌طبع هم بودند. نمونه زیر بیشترین شباهت را به این تیپ شخصیتی دارد. مصاحبه‌کننده (ع.و) اذعان می‌کرد، افرادی که از این تیپ و تیپ در جبهه‌ها وجود داشتند، انگار نمک جبهه بودند:

... شاید در ابتدا به این وضعیت که شرح دادم [تمایل به جنگ^۱] متکی نبودیم، اما به‌مرور که در فضا قرار گرفتیم و می‌خواستیم در آرمان‌ها زنده شویم، به آرزوی دستیابی به آن آرمان‌ها فکر می‌کردیم، مثلاً من خودم شاید نمی‌دانم چگونه می‌خواستم در شرایطی که همواره در چند قدمی مرگ قرار داشتیم، مشارکت کنم.... خوب، شاید هیچ‌کس در زندگی تابع مرگ نباشد، من هم نبودم، اما معتقد شدم اگر مرگی هست با تمامیت خوب، نامور و بافتخار باشد.... از طرفی می‌گفتم، اگر قرار است نمرم، نمی‌میرم، چون می‌دیدم کسانی بودند چندبار مجروح شده‌اند، اما باز زنده ماندند.

۴. سوژه‌های مهیج (هیجان‌مدار): این سوژه‌ها از برخی جنبه‌ها شبیه سوژه‌های شاخص و منعطف هستند، اما در واقع نه شاخص هستند و نه منعطف. آن‌ها با هیجان خاصی در بعضی از شرایط جنگ رفتار می‌کنند. این افراد، تصمیم‌های هیجانی می‌گیرند که اغلب عملشان، برآمده از باورهای مذهبی و بیرونی است. آنان گاهی در شرایط جنگ، تصمیم‌های ناگهانی می‌گرفتند. شاید با جسارتشان در عمل شناخته می‌شدند. بعضی از آنان معمولاً از تازه‌واردانی بودند که به شرایط جنگ آشنایی نداشتند و با اینکه سن نسبتاً بالایی داشتند، معمولاً مثل داوطلبان جبهه به‌نظر می‌رسیدند. بعضی از انواع مرگ از نظر آنان برای هرکسی دست‌یافتنی نبود. به‌عنوان نمونه، یکی از مصاحبه‌شوندگان درباره یکی از عملیات‌ها بحثی را مطرح کرد که

۱. جمله‌ها و واژگان داخل قلاب در این متن از نویسنده متن است. هر جا که به‌غیر این باشد، اشاره شده است.

به‌نظر می‌رسد در مورد این دسته از افراد صدق می‌کند:

در مقابل سنگر عراقی‌ها بودیم و شاید حتی اگر انگستان خود را بالا می‌آوردیم، صدتا تیر در آن واحد، شلیک می‌کردند. کسی در کنارم بود، شاید اگر از او ممانعت نمی‌کردند در آن شرایط جلو می‌رفت.... در نقلی دیگر آمده است:

به‌نظرم کسانی بودند وقتی صدای بلندگو بالا بود و صدای مداح و سرودهای مختلف از آن پخش می‌شد، مثلاً با حالتی مهیج می‌گفت، «حسین»، به وجد می‌آمدند و با خطر مرگ روبه‌رو می‌شدند.

۵. سوزنه‌های جنگ: کسانی که در جنگ ساخته شده بودند و شرایط جنگی را حس می‌کردند. این افراد معمولاً مدت زیادی را در جبهه به‌سر برده بودند. گاهی هم‌زمانشان به‌شوخی به آن‌ها می‌گفتند: «انگار برای جنگ ساخته شده‌ای». این طیف از افراد، نشانه‌های بدنی و ترکش بیشتری روی بدنشان بود و در رفتار ظاهری‌شان نسبت به بقیه هم‌زمانشان، در شرایط جنگی اضطراب کمتری داشتند؛ بنابراین، در این مقوله، شبیه سوزنه‌های طبیعی به‌نظر می‌رسیدند، با این تفاوت که برخلاف سوزنه‌های طبیعی، تجربه‌های بیشتری در جبهه و جنگ داشتند. آن‌ها اگرچه معمولاً تجربه‌های گوناگونی داشتند، اما اغلب، خاطره‌هایی را که مربوط به شب بود، یا در حالتی که با تعداد رزمنده کمتری جنگیده بودند، روایت می‌کردند. نقل قول زیر می‌تواند در مورد این طیف از افراد، صادق باشد:

«گاهی جانبازی و به‌سمت سرنوشت شتافتن همانند ارزشی در درون می‌جوشید، مثلاً من وقتی می‌دیدم نزدیکانم زخمی می‌شدند، فکر می‌کردم کمبودی نسبت به آنها دارم یا شاید به غیرتم برمی‌خورد، که نتوانسته‌ام به این موقعیت که آن‌ها رسیده‌اند، برسم، ارزش‌ها و موقعیت‌های جنگ و رشادت‌های دیگران با ذهنم بازی می‌کرد و به‌صورت اتوماتیک در این مسیر می‌افتادم.... با خودم فکر می‌کردم جسم، چیزی نیست، به‌هرحال وجود و تداوم نام و ایثار است که باقی می‌ماند.... جنگ، جزئی از زندگی من شده بود...».

۶. سوزنه‌های اثرگذار بر مرگ و جنگ: ویژگی‌های این طیف، به‌گونه‌ای بود که

گویی بر مرگ، حاکمیت داشتند، یا مرگ را بازیچه‌ای امکانی در جنگ در نظر می‌گرفتند. گاهی به‌گونه‌ای رفتار می‌کردند که گویا صحنه پشت عملیات جبهه به‌مثابه بازی برای آنان بود. آن‌ها بر همین اساس، تأثیر زیادی در روحیه هم‌زمان خود داشتند. شباهت‌هایی به سوژه‌های طبیعی و شاخص داشتند، اما مانند آنان بر شرایط جنگ، اثرگذار نبودند؛ به‌عنوان مثال، سوژه‌های طبیعی، داستان‌ها را با آرامش بیشتری تعریف می‌کردند و نوع داستانشان لزوماً درباره جنگ نبود، درحالی‌که سوژه‌های اثرگذار بر جنگ، داستان‌هایی از نوع جنگی تعریف می‌کردند و با سر و صدا و هیجان و گاهی خنده‌های بلند به اطرافیان انرژی می‌دادند. این سوژه به‌لحاظ اعتقادی با سوژه مهیج متفاوت بود، به این معنا که مانند آن‌ها به‌لحاظ ایمان به اعتقاد موردنظر خود انسجام عمیق‌تری داشتند و کمتر آن را بر زبان می‌آوردند. همچنین، مانند سوژه شاخص، جنب‌وجوش رفتاری زیادی نداشتند. به‌ظاهر به‌نظر می‌آمد که نبود آنان، نسبت به سوژه‌های طبیعی و سوژه‌های جنگ خلاً بیشتری را ایجاد می‌کرد و به همین دلیل، احساس می‌شد که بر دیگران نوعی اقتدار رفتاری و شخصیتی دارند. سوژه‌های اثرگذار، توان مدیریت بالایی به شیوه سنتی داشتند، به این معنا که از مبانی سنتی و فرهنگی فاصله نگرفته بودند و مورد اعتماد دیگران بودند. سوژه‌های جنگ برخلاف سوژه‌های اثرگذار، کمتر به تعریف و داستان‌سرایی و سرگرم کردن جمع می‌پرداختند، و نوع داستان احتمالی و خاطرات سوژه‌های جنگ، صحبت از نوع خمپاره و توپ و... بود، اما داستان سوژه اثرگذار، مختلط بود. صحبت‌هایی که در زیر آمده است، می‌تواند بیانگر ویژگی‌های این نوع سوژه‌ها باشد که آن‌ها را (م) بیان کرده است:

.... مثلاً در میان ما کسانی بودند که شوخ‌طبع و پرانرژی بودند و خلاصه خودشان یک فرمانده بودند، وقتی این‌ها شهید می‌شدند، فضا و جایشان برای مدت زیادی خالی حس می‌شد و شاید تا حالا هم جایشان از نظر من خالی است، چون یادم نمی‌رود خاطراتی که با آن‌ها داشتم. انگار در مه زندگی کردیم و همدیگر را گم کردیم.... من انرژی و صدای بلند قهقهه‌شان و روحیه‌شان را فراموش نمی‌کنم، متانت و بزرگواری‌شان در آن شرایط سخت در ابتدای برخورد با آنها باورش سخت بود».

۷. سوژه‌های پنهان: در ظاهر تابع اقتدار سیاسی و شرایط جنگ بودند، اما اگر فرصتی فراهم می‌شد، از صحنه می‌گریختند. این گروه بنا بر شرایط پیشینی (اعم از خانواده و وابستگی‌های دیگر) و یا شرایط احتمالاً جدید، نسبت به افراد دیگر با شدت بیشتری از شرایط جنگ گریزان بودند. به نظر می‌رسید هیچ وابستگی جدی کلانی در جنگ، آن‌ها را به شرایط موجود وصل نمی‌کرد و وابستگی‌های مسلط آن‌ها، خانواده، محل زندگی و... بود. به هر حال، آن‌ها معمولاً به وضوح از ترک درگیری هم دم نمی‌زدند و ویژگی‌های شخصیتی پنهانی‌ای داشتند. یکی از نقل‌قول‌های موجود درباره این سوژه‌ها این گونه است:

«خوب، چیزهای زیادی در جنگ می‌دیدیم که بعضی از آن‌ها گفتنش سخت است، یعنی نمی‌توانم به بعضی از خاطرات اشاره کنم... از طرفی تعدادی داشتیم، اگر فرصت فراهم می‌شد، از صحنه می‌گریختند و همچنین، کسانی بودند که در وضعیت... [مکت]... یا... [گوینده صحبتش را قطع کرده و تمایلی به ادامه ندارد].»

یا در نقل‌قول دیگری یکی از مصاحبه‌شوندگان می‌گوید:

«بعضی‌ها می‌گفتند، شرایط روز، و جنگ به گونه‌ای است که اگر هم نمی‌خواستیم به جنگ بروم، احساس می‌کردم انگشت‌نمای مردم می‌شوم و کاستی و کمی برایم به همراه دارد، لذا به این سیل جمعیت، گسیل شدم...».

۸. سوژه‌های ستایشگر جنگ: این طیف گاهی جنگ را به صورت کلامی چنان ستایش می‌کردند که انگار دوست و دشمن برایشان فرقی ندارد و معمولاً ستایشگر قدرت پیروز بودند. تفاوت آن‌ها با «سوژه‌های مهیج و اثرگذار در جنگ» در جبهه‌گیری اعتقادی‌شان درباره جنگ بود؛ به گونه‌ای که سوژه‌های جنگ اعتقادات خود را بر گفتمان خودی سوار می‌کردند، اما ستایشگر جنگ، این‌گونه نبود. نقل‌قول زیر خاطره‌هایی از این طیف افراد است که یکی از مصاحبه‌شوندگان بیان کرده است:

من خودم دیدم چگونه ده‌ها و شاید صدها نفر از دو طرف کشته می‌شدند، شاید در آن لحظه این قهرمانی و توانمندی بود، بالاخره جنگ است. نکشی می‌کشنت. باور کن... وضعیت عجیبی داشت... [در اینجا بخشی از سخنان

مصاحبه‌شونده حذف شده است]....، انگار منگ شده بودم که این، واقعیت است یا خیال. کافی بود نمادهایی در جنگ زنده می‌شدند تا خود را همچون یک قهرمان ناتمام فرض کنی. باید توان خودت را بیشتر می‌کردی اگرچه مرگ به منزلهٔ رویدادی مسلم نبود. جنگ بود و فضای ترسناکش...، اما راستش مرگ، گاهی دلیلی بود بر این فضای ترس، منظورم این است با خودم می‌گفتم خوب نهایتش می‌میرم، من از دیگران که بیشتر نبودم، باید مظلومیت‌های خودمان را با قهرمانی و جانفشانی نشان می‌دادیم».

نقل قول زیر به این دسته‌بندی نزدیک است، اما چون همه جمله‌ها بنابر روش حاکم بر پژوهش اعمال نشده است، ممکن است پیوند جمله‌ها کم‌رنگ به نظر برسد، درحالی‌که محتوای مطلب به سوژه ستایشگر نزدیک است:

شاید قبل از اعزام، از مرگ بیشتر هراس داشتیم، تا اینکه در جبهه قرار گرفتیم.... با دیدن صحنه‌های جنگ، بسیاری از واکنش‌ها همچون ترس یا شجاعت در مقابل مرگ در افراد گوناگون همواره وجود داشت، مثلاً من در برابر بمباران عراقی‌ها شاهد بودم که ده‌ها نفر.... [نقل قول کامل است، اما به دلایلی بخشی از آن نیامده است]....، اما در عوض، در فضای جبهه و جنگ، وقتی مرگ معنی‌دار می‌شد، ایثار و شهادت، معنی و ارزش دیگری داشت».

۹. سوژه‌های مختلط: دارای ترکیبی از چند نوع رفتار بودند که می‌توانست شامل سوژه‌های فراوانی باشد. به نظر می‌رسد که بیشتر افراد جنگ در سوژه‌های مختلط قرار می‌گیرند و دارای چندین نوع از این بخش‌های شخصیتی و رفتاری هستند. سوژه‌های مختلط براساس شرایط موجود در جنگ عمل می‌کردند. آن‌ها مانند سوژه‌های منعطف به نظر می‌رسند. سوژه مختلط بیش از همه ممکن است بتواند به وضعیت کنونی و شرایط سیاسی و اجتماعی ایران نزدیک باشد. گفتار مصاحبه‌شوندگانی که به این تیپ نزدیک‌تر بودند، نشان می‌داد که اصرار چندانی بر تداوم وضعیت پیشین، در شرایط سیاسی فعلی جامعه ندارند، زیرا بر این نظرند که زمان عوض شده است، اما این گفته‌هایشان به معنی انکار و دوری از ارزش‌ها نیست. نقل قول زیر یکی از نمونه‌های موجود در این باره است:

همان طوری که در کودکی بازی‌های ما اغلب جنگی و همراه با تخیل مرگ و زنده شدن بود، در جنگ نیز این حالت برایمان تداعی می‌شد، اما این بار به صورت واقعی و منظم و جدی. همانند زمانی که کودک بودیم نمی‌توانستیم هر زمان که بخواهیم، بازی را تعطیل کنیم یا مرده و زنده شویم، اما مسائل دوران کودکی [خشم و کمبودها و ارضانگشتگی کودکی] هم در صحنه‌های واقعی تداوم داشت... این بار شرایط حاضر در جبهه [اقتدارفضا] به مرگ سازمان می‌داد نه بازی... ولی اکنون ما در شرایط و اوضاع دیگری هستیم، می‌توانیم از جنگ تجربه بگیریم که دوباره شرایط ناخوشایند برایمان تکرار نشود.

۱۰. سوژه‌های اخلاقی: این نوع سوژه‌ها با آرامش خاصی که گویی از درون و عمق آن‌ها تولید می‌شود، صحبت می‌کردند. آن‌ها بیشتر، رفتار کلامی داشتند و اغلب، تلاش می‌کردند که در پشت جبهه‌ها مانند آشپز و... ایفای نقش کنند، که به نظر می‌رسید این رفتار، ناشی از ترس آنان نبود، بلکه وضعیت جنگ مستقیم، برایشان آزاردهنده بود. آن‌ها اغلب، داستان‌هایشان را حول محورها و فضیلت‌های اخلاقی می‌چیدند. تا جایی که پژوهشگر اطلاع دارد، آن‌ها به ندرت در جامعه و خانواده نسبت به افراد دیگر- رفتارهای خشونت‌بار داشته یا دارند. سوژه‌های اخلاقی، جهان متفاوتی از جنگ می‌آفرینند، به این معنا که هنگامی که صحبت می‌کنند و ویژگی‌های رفتاری خود را بروز می‌دهند، به مخاطبانی که تنها جنگ را در آشوب می‌بینند، گاهی حس خوبی منتقل می‌کنند. آن‌ها ناخواسته جهان جنگ را با وجود هویتی و شخصیتی خود، تا حدی سیقل می‌دهند، یعنی پیامی به این مضمون منتشر می‌کنند که جنگ، سوژه‌هایی مانند آن‌ها هم دارد. سوژه‌های اخلاقی پس از جنگ اغلب، یک یا دو خاطره تلخ را از آنچه در جنگ دیده‌اند، روایت می‌کنند. نمونه‌هایی از ویژگی‌های این تیپ شخصیتی در صحبت‌های یکی از آن‌ها (ع.م) قابل مشاهده است:

.... وقتی می‌دیدم، کوه‌ها و منابع طبیعی، جنگل و خانه‌ها آتش گرفته بودند و همه حیوانات غیراهلی برای نجات بچه‌هایشان در آتش خود را قربانی می‌کردند، احساس همدردی می‌کردم یا نمی‌دونم شاید احساس دیگری

بود و الان خوب حضور ذهن برای بازگویی‌اش را ندارم، اما ناراحتم می‌کردم.... شاید برای مدتی هم از هرچیز دوست‌داشتی دوری می‌کردم، از انسانیت شرم می‌کردم.... یا شاید برای مدتی از هر اعتقاد و قدرتی دوری کنی، درواقع همه به‌نوعی از مرگ گریز دارند.... صحنه‌های اسفناکی دیده‌ام که نمی‌توان در فیلم هم دید.

«شاید برای مدتی هم از هر اعتقاد و قدرتی دوری کنی، درواقع همه به‌نوعی از مرگ گریز دارند!».

ممکن است در این باره بیشتر توضیح بدهید؟

یعنی بعضی از افراد مثل من و خود من، نسبت به آرمان‌هایی که به شیوه شخصی داشتم.... به‌نوعی شک می‌کردم، یا گاهی ممکن است به منابع بالا [قدرت] نه بگویی هرچند در شرایط جنگ مجالی برایش نیست.... اما مرگ چیزی نیست که بخواهی در آن حل شوی، منظورم این است که گاهی براساس شرایط به آن نزدیک می‌شوی و نمی‌ترسی، گاهی هم روایت و داستان‌هایی که از شهید شدن دوستان وجود داشت، باعث می‌شد بیشتر با آن شرایط انس بگیری.

۱۱. سوژه مشتاق منتظر: سوژه‌های مشتاق منتظر یا ناتمام، کسانی بودند که طالب و تا حدی مشتاق بودند که خود را به درون هستی موجود و ارزش‌های منتسب به آن پرتاب کنند. آن‌ها خواهان مرگ هستند و بالا رفتن از نظر آنان یک آرزو است. احتمالاً رسیدن به ابدیت با مرگ افتخارآمیز یا مرگی جاودانه، نوعی طلب درونی آنان است. اگرچه این درخواست ممکن است همیشه در ابعاد کلی شخصیتی آنان مشخص نباشد، اما معمولاً وجود دارد. برخی از مصاحبه‌شوندگان نمونه‌هایی از این روایت‌ها را ارائه کرده‌اند که با این تیپ شخصیتی همخوانی دارد:

هیچ‌چیز آرامش ابدی نمی‌شود، من تا زمانی که در زمین هستم، آرام نمی‌گیرم. گاه فکر می‌کنم کاش در آن زمان [جنگ] به پایان می‌رسیدم، نمی‌دانم چقدر با جرئت این را می‌گویم، اما مرگ، قبل از هرچیز، آرامشی ابدی است.

در نقل قول دیگری آمده است:

.... وقتی می‌دیدم کسانی که شهید شدند و در جلو چشمم جان می‌دادند، اگرچه زندگی را دوست داشتم، شاید تعجب کنید، اما راستش تمامیتی را که این افراد داشتند، گاهی اوقات بهش غبطه می‌خوردم، یعنی گاهی در صحنه جنگ آرزومند بودم که ناتمامی‌هایم را با افتخار در مرگ تمام کنم.... مثلاً با خودم می‌گفتم زندگی مگر چقدر ارزش دارد؟! تو هم مثل اینا... می‌تونی جاودان بشی.... یعنی مرگ عادی برای من تمام شدن است، اما مرگی همچون شهادت، تمام نشدن است... و بنی‌بشر دوست دارد بعد از خودش از او به نیکی و قهرمانی یاد کنند....

نقل قول دیگری که به نظر می‌رسد به سوژه مشتاق منتظر نزدیک است، به شرح زیر است. به ظاهر، گوینده این نقل قول (ج.م) توصیف رفتاری خود را به سوژه‌های طبیعی متمایل می‌داند، اما هنگامی که خواست درونی خود را بیان می‌کند، به سوژه مشتاق منتظر نزدیک است. سخنان او به شرح زیر است:

من دوست دارم [داشتم] به صورتی بمیرم که همانند آنکه در تلویزیون زندگی‌نامه کسی را می‌خوانند و روایت می‌کنند که شهید شده است و همانند یک قهرمان جاودان شده است، زندگی‌نامه من را نیز بدین گونه می‌خواندند و از این طریق احساس می‌کنم، کامل شده‌ام و الکی نمرده‌ام، الان آن احساس ناتمامی را هنوز دارم. دوستان و افراد زیادی را دیده‌ام که از نزدیک شهید شده‌اند.... من نسبت به مرگ در جای [سیستم] دیگری آن احساس را ندارم که در چارچوب زندگی خودم و در مملکت خودم دارم، تمایل داشتم در این موقعیت که گفتم کامل شوم.... شهید نمی‌میرد، در خیابان، در خواب، همه‌جا حضور دارد.

۲-۳. اقتدار و تنوع رفتاری سوژه‌های جنگ

اظهارنظرها و نقل قول‌های مختلف نشان می‌دهد که اقتدار، برآمده از جنگ نیست، بلکه به شیوه‌های گوناگون از منشأ بیرونی تولید شده و بر بعضی از سوژه‌های جنگ اثرگذار است. تأثیر این اقتدار به تجمیع تکثر سوژه‌ها (نه به‌طور عام) در برخی شرایط همچون جنگ، کمک می‌کند. بعضی از نقل قول‌ها نشان می‌دهد که

سوژه‌ها به وضعیت اقتدار به شیوه‌های مستقیم و غیرمستقیم اذعان کرده‌اند. یکی از مصاحبه‌شوندگان (ک.م) چنین می‌گوید:

شرکت در بعضی از عملیات‌ها اختیاری بود، اما من یا بعضی دیگر نگفتیم به این عملیات‌ها نمی‌رویم، چون وقتی می‌دیدید بهترین همراهانت در کنارت شهید شده‌اند، به‌خودت اجازه نمی‌دادی بشینی و نگاه کنی، از خودم می‌پرسیدم اینجا اومدم بچنگم نه که برای سیاحت.... به‌هرحال، اگر ترسی از مرگ وجود داشت، کشش‌ها و انگیزه‌هایی هم وجود داشت که نمی‌دانم چطور آن را شرح دهم. این کشش‌ها به این فضا ناخواسته وارد می‌کردند، شاید نوعی از شور بود که آن را پذیرفته بودیم، شرایط و صحبت‌های [گفتمان] حاکم بر آن شرایط به‌گونه‌ای بود که گاه در مسیر آن قرار می‌گرفتی.

همچنین، درباره چگونگی تداوم ارزش‌ها و نشانه‌های جنگ، اظهارنظرهای متفاوتی در میان مصاحبه‌شوندگان وجود داشت. عده‌ای بر این نظر بودند که فضای حاکم بر جنگ، لازمه وضعیت سیاسی و اجتماعی کنونی است، در مقابل، برخی معتقد بودند، چنین چیزی ممکن نیست و آن فضا تکرار نمی‌شود. نقل قول زیر یکی از این نمونه‌ها است:

برش [منظور، گسیختگی است] و فاصله میان زندگی و جنگ وجود دارد، مثلاً وقتی الان به اون زمان فکر می‌کنم، به دورانی رسیده‌ایم که آن آثار و شرایط موجود در جنگ را همیشه بازگو کرد [به‌نمایش درآورد]؛ یعنی فاصله میان خیابان و جنگ، جز در مواردی مستثنا، زیاد است، اما باز هم صحنه را به‌مثابه جنگ می‌بینم، مثلاً نیروهای سیاسی مختلف و رقیب که در جامعه وجود دارند، به‌نوعی رقیب و همانند... محسوب می‌شوند.... درواقع، جنگ نوعی یادگاری ما بود و نبایست اجازه می‌دادیم، آثارش از بین برود.

به‌طورکلی تنوع رفتاری سوژه‌های جنگ، نشان می‌دهد که اقتدار بر همه آن‌ها حاکم نیست و اگرچه این زمینه نظری آرنت که اقتدار در دوران مدرن وجود ندارد، به‌طورکلی منتفی نیست، اما باید اذعان کرد که اقتدار، کم‌رنگ است؛ به این معنا که

در همه سوژه‌ها وجود ندارد یا در برخی شرایط، بازگشت موقت آن امکان‌پذیر است. با توجه به اینکه بعضی سوژه‌ها از جمله انواع «پنهان، طبیعی، و اخلاقی» همواره براساس هزینه‌فایده عمل می‌کردند، نمی‌توان کلیت رفتاری آن‌ها را در برابر اقتدار به همه افراد حاضر در جنگ تعمیم داد، اما این فرض درباره سوژه‌های «مشتاقتی منتظر، اثرگذار بر جنگ» و... داستان و روایت دیگری را خلق می‌کند. در مجموع، نمی‌توانیم این فرضیه را که بپذیریم که اقتدار در شرایطی از دوران مدرن به صورت مطلق وجود ندارد و بازتولید نمی‌شود.

۳-۳. الگوهای رفتاری سوژه‌های پس از جنگ

ممکن است سوژه پس از جنگ بنا به تغییر فضا و شرایط نیز تغییر کند یا مجبور به تغییر شود، اما هیچ‌گاه به‌طور کامل از الگوهای زیستی خود در جنگ، رهایی نمی‌یابد. در جنگ اموری مجاز می‌شوند که قدرت و سرعت تصمیم‌گیری را به حداقل می‌رسانند، اما در فضای پس از جنگ با این وضعیت روبه‌رو نیستیم یا کمتر در آن قرار داریم. بر همین اساس، سوژه‌های پس از جنگ، الگوهای رفتاری متفاوتی دارند که در مقاله حاضر، سه الگوی کلی آنان بازشناسی شده است. رفتارشناسی این سوژه‌ها ویژگی‌های نسبتاً مشترک و درعین حال متفاوتی را مشخص می‌کند که می‌توانند در سه دسته یا الگو قرار گیرند:

۱. الگوی خودکفا: این افراد معمولاً زندگی شخصی خود را دنبال می‌کنند و دارای کمترین ارتباط ممکن با نهادهای سیاسی و دولتی هستند. به عبارت دیگر، اصول زندگی آنان، اغلب محدود به زندگی خودشان و خانواده است. سوژه‌های محدود به این الگو معمولاً از این هراس دارند که گذشته قابل قبولشان به گناه، یا ایده‌های امروزی آلوده شود. به‌طور خلاصه، به امور شخصی خود مشغول هستند تا اضطراب وجودی موجود در جامعه را کمتر تجربه کنند. این افراد، معمولاً وابستگی عقیدتی خود را به صورت کلامی نشان نمی‌دهند، یعنی کمتر آن را بیان می‌کنند؛ به گونه‌ای که به نظر می‌رسد در حیطه رفتاری خود، حالتی خنثی دارند و زندگی آن‌ها، دارای نظم طبیعی است.

۲. الگوی منتشر: گروهی که ترس از دست رفتن گذشته را همراه با از

دست رفتن اکنون احساس می‌کنند. به عبارت دیگر، به جامعه امروز مثلاً دور شدن جوانان از آرمان‌ها- نگرشی ناامیدانه‌ای داشته و به شرایط اجتماعی تا حدی اعتراض دارند. به همین دلیل، همواره مثلاً در مورد از دست رفتن نظام سیاسی- نگران هستند و تقریباً به‌طور مرتب اخبار و جریان‌های سیاسی را رصد می‌کنند. آن‌ها درباره اغلب امور نظر می‌دهند؛ به عبارت دیگر، در جامعه جاری و منتشر هستند، معمولاً درباره وضعیت اجتماعی امروز حرف می‌زنند و آن را فاصله‌گرفته از شرایط پیشین (اما نه به‌طور کامل) می‌دانند. آن‌ها خیابان را تداوم سیاست می‌دانند (یعنی معتقدند، باید ارزش‌های پیشین در جامعه و خیابان جدی گرفته شده و منتشر شوند). این گروه، معمولاً لباس‌های رسمی می‌پوشند و جدی‌تر به‌نظر می‌رسند، در جامعه و حتی در خانه به‌ندرت پیش می‌آید که لباس غیررسمی به‌تن داشته باشند. معمولاً بیش از سوژه‌های دیگر انتظار دارند که خانواده و اطرافیان از آن‌ها اطاعت کنند. نظم (آداب و رسوم عرفی) در زندگی آنان شدیدتر از دو گروه دیگر است.

۳. الگوی نیمه‌مستقل یا میانه: کسانی هستند که خود را به‌مثابه قربانیانی تصور می‌کنند که به جهان پرتاب شده‌اند. آن‌ها مشغول زندگی شخصی‌شان هستند، اما از این منظر با سوژه خودکفا متفاوتند که رفتار نسبتاً نظم‌گسیخته‌تری در زندگی خود دارند. رفتارشان جوان‌تر از سنشان به‌نظر می‌رسد. جهان را فرصتی برای زندگی می‌دانند و معتقدند، اگر شرایط اجازه دهد، می‌توان بهتر زیست. آن‌ها هم‌زمان، خوش‌بین و بدبین هستند و به سیاست، بدبینی بیشتری از دو گروه دیگر دارند. معمولاً ترس از دست رفتن وضعیت‌های موجود را بروز نمی‌دهند. درعین‌حال، دوران جنگ را متفاوت می‌دانند و رفتارهای شخصی رزمنده‌ها را می‌ستایند. آن‌ها جامعه را ملزم به تداوم گذشته به شیوه اجبارآمیز نمی‌دانند، بلکه معتقدند، در این زمینه باید کار فرهنگی انجام شود. در پوشش، راحت هستند و کمتر از دو نوع دیگر پایبند به رعایت سلوک شخصی هستند.

همان‌گونه که مشخص است، این سه دسته یا الگو لزوماً در رفتار و جزئیات مانند هم به زندگی کنونی خود نظر ندارند، اما یک وجه مشترک که کم‌وبیش در میان هر سه الگوی رفتاری به‌چشم می‌خورد، این است که در

حسرت یا آرزوی (نوستالژی) دوران پیشین هستند که تقریباً برای اجرای آن، حالت غیرجبرگرایانه‌ای را تجربه کرده‌اند. این حالت را می‌توان در قالب جریان اقتدار در آن دوره بازخوانی کرد که اکنون غیبت دارد. آن‌ها این شور را اغلب با روایت درمی‌آمیزند و روایت‌های آن دوره را با شدت خاصی تعریف می‌کنند که امکان تکرار ندارد.

۴. تحلیل؛ ابعاد روان‌شناختی سوژه (اقتدار، مرگ، روایت)

ترس از مرگ، بهترین نشانه برای وجود یک چیز اشتباه است، یعنی زندگی نامرغوب.

ویتگنشتاین، یادداشت‌ها

روایت‌هایی که بر اعتقادات سوژه‌ها اثرگذار هستند، ممکن است در جنگ بیش از شرایط دیگر زنده شوند. سوژه بازمانده از جنگ که ممکن است بارها تجربه نزدیک به مرگ داشته باشد، هنگام مرور خاطرات، ناخواسته هژمونی و اقتدار زمان جنگ را با روایت، همراه می‌کند؛ بنابراین، شرایط، دست‌به‌دست هم می‌دهند تا اتفاق‌ها در روایت موردنظر سوژه، جاری شوند. روایت با بازگشت به زندگی روزمره از بین می‌رود؛ بنابراین، ویژگی جنگ یا شرایط مشابه آن، در ساختار روانی سوژه بیشتر به شکل روایتی است که بر زبان جاری می‌شود. شاید با استنباط از اندیشه آرنست بتوان گفت، عمل، بدون تداوم در روایت، برای سوژه بی‌معنا است. برخی از سوژه‌ها در جنگ مایلند که در روایت، ماندگار شوند. در نتیجه، روایت بر تولید اقتدار اثرگذار است. یکی از صحبت‌های مصاحبه‌شوندگان، بی‌ارتباط با این بحث نیست:

...دوست دارم اگر بمیرم، همانند کسانی که زندگی‌نامه‌شان را با موسیقی

خاصی در تلویزیون و رادیو می‌خوانند، زندگی‌نامه من را هم بخوانند....

در شرایطی مانند شرایط جنگی، اقتدار بر بعضی از سوژه‌ها اثرگذار است؛ اقتداری که به قول یونگ - می‌تواند از طریق صورت‌های ازلی و فرونهشت یا تورم روانی^۱ به عرصه عمل و میدان‌های تقابل بازگردد؛ به عنوان مثال، «سوژه ستایشگر جنگ و سوژه شاخص» بارها این صورت‌های ازلی را به شیوه‌های مختلفی روایت می‌کردند.

صورت اقتدار مورد نظر آرنت، موقعیت‌های متفاوتی در جنگ را با نظامی از نشان‌های نمادین جمعی به ما نشان می‌دهد، که به شکل انفرادی مجال ابراز کمتری برای سوژه داشته است. بر برخی از سوژه‌ها رانۀ تاناتوس و بر برخی دیگر، اقتدار، به صورت‌های احتمالی مرگ شکل می‌بخشد؛ به عنوان نمونه، سوژه مشتاق منتظر را می‌توان به صورت اقتدار، و در همان حال، سوژه ستایشگر جنگ را به رانۀ منفعت جویانه و در عین حال تاناتوس، پیوند داد. به همین ترتیب، در سوژه‌های پس از جنگ، روایت در سوژه منتشر، نفوذ و اهمیت بیشتری نسبت به دو نوع نیمه مستقل و خودکفا دارد.

در عین حال که سوژه در روایت جمعی، پنهان است و صورت اقتدار که در این حالت بیشتر بازتولید می‌شود، ممکن است به متفاوت بودن نیز تمایل داشته باشد. آن گونه که کریستوا می‌گوید: «من مجبورم بی وقفه، جدایی بنیادین از هویت غیرقابل دفاع خود را تحلیل کنم» (مک‌آفی، ۱۳۹۲: ۵۵)؛ از این رو، سوژه نمی‌تواند خواست اقتدار را به طور کامل ترک کند، زیرا اقتدار به جهان فرد و خاستگاه فردی‌اش شکل می‌دهد. آرنت در این مورد می‌گوید: «از بین رفتن اقتدار به منزله از بین رفتن اساس جهان است» (آرنت، ۱۳۹۲: ۱۲۷). در جنگ، بازسازی سوژه‌ها بر اساس جهان آن‌ها امکان تحقق می‌یابد، و «من»‌های منفرد به «من» جمعی می‌پیوندند. به عبارت دیگر، آنچه *ادموند برک* درباره عریان شدن سوژه مدرن در مقابل استبداد می‌گفت، در عصر مدرن، رخ داده است؛ سوژه تنها و منفرد که پشتوانه روانی او اعم از سنت و پیشینه‌اش از بین رفته است، از قابلیت پذیرش اقتدار و قدرت در مقابل شرایط مختلف در وارد شدن به جمع، برخوردار خواهد بود.

به نظر می‌رسد، «سوژه مختلط» و «الگوی منتشر» برای معنابخشی به خود به طور مرتب در معرض پذیرش یا رد جهان هستند. بر همین اساس، در «سوژه مشتاق منتظر»، صحبت درباره مرگ به بالاترین حد می‌رسد؛ بنابراین، گفته‌ها نا آرنت که اقتدار در دنیای مدرن ناپدید شده است، زیرا نمی‌توانیم به تجربه‌های بی‌چون و چرای معتبر و مشترک میان همه، رسوخ کنیم (آرنت، ۱۳۹۲: ۱۲۳)، در مقیاس کلی، دارای اهمیت و درست است، اما از یک زاویه، شاهد محو اقتدار

به‌طور کلی نیستیم، زیرا در موقعیت‌هایی مانند جنگ - هر چند به‌صورت مقطعی - همواره امکان بازتولید اقتدار وجود دارد. «سوژه جنگ، سوژه طبیعی، سوژه مهیج، سوژه مشتاق منتظر» و سوژه‌های دیگر در یک امر بیرونی حاکم بر رفتارشان، اشتراک دارند. این نقطه ثقل یا مشترک، مرگ و تأثیر روایت‌های قهرمان‌گونه بر آن است؛ بنابراین، نگرش ژولیا کریستوا مبنی بر اینکه سوژگی‌یافته در یک فضای باز واقع می‌شود و به‌جای الگویی ثابت و منسجم درباره خود^۱، الگویی را پیشنهاد می‌کند که همیشه در فرایند و نامتجانس است (مک آفی، ۱۳۹۲: ۷۱، ۷۲)، در یک جامعه شهری بیشتر امکان بروز می‌یابد، اما در شرایط متفاوت‌تری مانند جنگ، ممکن است الگوی منسجم‌تری از آن در جمع پدید آید، زیرا بسترهای روانی سوژه مدرن چنین شرایطی را می‌طلبد. به‌طور طبیعی، همواره روانکاوی فرویدی از الگوی «سوژه‌های منتشر، ستایشگر، و مهیج» که ظرفیت رفتارهای جمعی بیشتری دارند، بیشتر بیمناک است، زیرا «من یا آگوی» تفریدیافته آن‌ها به شیوه‌های گوناگون یا به هر طریقی در فرایند گروه جذب می‌شود و رفتارهای هیجانی‌تری از خود بروز می‌دهد؛ از این رو، «الگوی خودکفا و سوژه اخلاقی» با این خوانش روانکاوی خطرهای کمتری برای جامعه دارند، زیرا ابراز خشونت و رفتارهای کنترل‌نشده در آن‌ها به حداقل می‌رسد. به‌عبارت دیگر، روایت و اقتدار، اگر به‌صورت رانه تاناتوسی فعال شود، اثرگذاری کمتری در آن‌ها دارد.

همان‌گونه که اشاره شد، خود تفریدیافته در دنیای مدرن به‌طور کامل از حیطه جمعی فاصله نمی‌گیرد، بنابراین، ممکن است اگر گریزگاهی بیابد، برای رهایی از خستگی دنیای جدید و بازگشت به روایت‌های نوستالژیک، به من جمعی یا من تفریدیافته‌اش در جمع تحقق ببخشد، زیرا خودشیفتگی [تحقق بخشیدن به خود] یک ساختار مستمر من است (مک آفی، ۱۳۹۲: ۶۳)؛ به‌عنوان نمونه، ممکن است زمینه بروز این رفتار در «سوژه‌های مهیج، ستایشگر جنگ، اثرگذار بر جنگ، و شاخص» بیشتر باشد (البته این به آن معنا نیست که سوژه‌ها به‌طور کامل، خواهان این وضعیت هستند، بلکه پیچیدگی ساختار روانی سوژه‌ها و شرایط دنیای مدرن ممکن

است این زمینه را بیشتر توسعه داده یا فراهم کرده باشد). به‌طورکلی می‌توان ستایش زندگی در کنار روایت مرگ را در «سوژه پنهان و اخلاقی» و اثر روایت و قهرمان‌گرایی در خلق داستان‌های مرتبط به مرگ را در «سوژه مهیج، مشتاق منتظر جنگ، و ستایشگر جنگ» تشخیص داد، اما در سوژه پس از جنگ (چون دیگر صورتی از آن میدان مشترک و حاکمیت اقتدار نوستالژیک وجود ندارد) ممکن است خواست بازگشت اقتدار، به یک آرزو یا خواسته تبدیل شود و این خواسته می‌تواند به‌گونه‌ای خوش‌خیم در وضعیت سیاسی ایران مطرح شود. این خواسته در «الگوی رفتاری منتشر» و در سوژه‌های «مهیج، ستایشگر جنگ، و مشتاق منتظر»، آرزو یا گرایش بیشتری را به‌همراه دارد. در همین مورد، یکی از مصاحبه‌شوندگان که معمولاً در حیطه «سوژه مشتاق منتظر یا ستایشگر جنگ» و یا در قالب الگوی منتشر، بازشناسی می‌شود، درباره بعضی از رویدادهای سیاسی موجود در جامعه ایران پس از جنگ می‌گوید: «اگر من بودم، جسورانه‌تر عمل می‌کردم.... کاش آن شرایط [جنگ] را می‌دانستید...».

احتمالاً جهان‌زیست سوژه جنگ ایران و عراق در موقعیت جنگی از یک انسجام درونی و بیرونی نسبی برخوردار بوده است، و اقتدار بر این انسجام، بی‌تأثیر نیست؛ از این‌رو، فقدان این انسجام و گسیختگی پس از جنگ، او را می‌آزارد، زیرا تمایل انسان به انسجام و حل شدن در جمع، شاید در هیچ نیرویی همانند اقتدار-قابل جذب و شرح نباشد؛ بنابراین، سوژه، گاهی از میدان اقتدار سیاسی گسسته می‌شود، اما چون متمایل به تثبیت خود است، این گسست به فرار او منجر نمی‌شود؛ به‌عنوان نمونه، در «الگوی رفتاری نیمه‌مستقل و خودکفا» حتی این کشش به پیشینه، یعنی فضای جنگ، وجود دارد و بنابر دلایلی که توضیح آن در ویژگی‌های رفتاری آن‌ها مطرح شد، وضعیت حاضر را ملزم به پیوستن گذشته به آن نمی‌بیند، یعنی این ملزم نبودن، ناشی از بی‌اعتقادی به وضعیت دوره جنگ و گسستگی روانی فاصله‌دار از آن نیست، بلکه برعکس، برخی از آن‌ها معتقدند، نباید وضعیت تقدس‌یافته آن دوره را با امروز یکی کنیم. در مجموع، همان‌گونه که آرنت معتقد است، همه به‌رغم اعتقاد به میرندگی فردی، سعی در اثبات بخش طبیعت الهی خود و نامیرایی دارند؛ بنابراین، این طبیعت الهی در سایه اقتدار، جلوه و نمود

می‌یابد و در سوژه‌های جنگ به حداکثر خود می‌رسد.

اگر روایت فوکو از انقلاب ایران را از جنس متفاوتی بدانیم و زمینه نظری کیرکه‌گارد - که سوژه را برخلاف اندیشه فروید، به‌طور کامل عریان نمی‌کند - را در نظر بگیریم، می‌توانیم بپذیریم که ساختار روانی سوژه ایرانی در جنگ، از قابلیت جذب در اقتدار برخوردار است. پیوند مظلومیت و فداکاری، چنان‌که در الگوهای کهن ذهنی و آموزه‌های مذهبی وجود دارد، از سوژه‌ها، قهرمان می‌سازد، نه ابژه‌هایی فاقد اهمیت. شهادت، نزد انقلابیون مذهبی [و در برخی موارد در سوژه‌های جنگ] نیز ممکن است متأثر از این وضعیت باشد؛ همچنان‌که مرگ نیز در [ابتدا] در بعضی سوژه‌های انقلابی مطرح نبوده است (فضلی استبرق، ۱۳۸۸: ۷۰-۶۶)؛ بنابراین، همان‌گونه که آرنست اشاره می‌کند، اقتدار لزوماً با خودآگاهی، استدلال و اقناع همراه نیست. به همین دلیل، دغدغه بعضی از سوژه‌های پس از جنگ این است که آن فضا اکنون رخت بر بسته است، درحالی‌که نسل‌های بعد، خواسته‌هایی را مطرح می‌کنند که با خواسته‌های دوران جنگ و احتمالاً اقتدار، ناهمخوان است. مارکوزه بر این نظر است که تحقق بالقوه خودآگاهی در شکل عام درک می‌شود؛ بنابراین، در گذر «مبارزه زندگی و مرگ است... که سوژه خودآگاه به آزادی می‌رسد و نه در شکل «من»، بلکه در شکل «ما» به آن دست می‌یابد» (میلر، ۱۳۹۴: ۶۱). سوژه‌رهایی‌بخش مارکوزه، برگرفته از اندیشه فرویدی است؛ با این تفاوت که به‌جای «من» منفرد، بر «ما» تأکید می‌کند، همان‌گونه که آرنست در پی زنده کردن این «ما»ی جمعی است، البته نه «ما»ی مورد تأکید مارکسیستی. به‌هرحال، به‌نظر می‌رسد تحقق خود در بعضی سوژه‌های جمعی جنگ ایران و عراق، به‌وسیلهٔ اقتدار نمود می‌یابد و به خود معنی می‌دهد، زیرا پشتوانه روایت آن‌ها فربه‌تر است و براساس آنچه گفته شد، هنوز این سوژه، دنیای مدرن را به‌طور کامل، طی یا قبول نکرده است؛ از این‌رو، در بازی‌ها و کشمکش‌های اجتماعی و سیاسی نقش می‌گیرد و اقدام می‌کند، گویی همچون سوژه «منعطف» است. مرگ نیز بخشی از این سوژه است و درنهایت، تفاوت زیادی با سایر عملکردهای روانی بشر ندارد، اما آنچه بیش از هر چیزی در جنگ، بر مرگ تأثیر می‌گذارد، اقتدار است؛

بنابراین طبق نظر آدلر، «من کهتر» و براساس دیدگاه کارن هورنای، «من ایده‌آل» و صورت‌های رفتاری روان‌شناختی دیگر در سایه اقتدار، صورت‌بندی می‌شوند یا خود را می‌یابند، در نتیجه سوژه منفرد، برای ماندگاری، جبران و احتمالاً جاودانگی، به جمع و مبارزه گسیل می‌شود. به عبارت دیگر، سوژه هیچ‌گاه به طور کامل وحدت نمی‌یابد، اما در سایه اقتدار به وحدت نسبی و احتمالاً رضایت‌بخش می‌رسد.

نتیجه‌گیری

«...می‌پنداریم که جاودانه هستیم...»

اسپینوزا

هدف مقاله حاضر، بررسی موردی تجربه‌های مربوط به مرگ‌پژوهی و چگونگی رابطه آن با اقتدار در سوژه‌های جنگ است. هرچند مطالعات مرگ‌پژوهی هنوز به اندازه کافی در ایران گسترش نیافته‌اند، اما ظرفیت‌های تولید متن و پژوهش در این باره زیاد است. روایت، مرگ، و اقتدار همواره در رفتار و ناهشیار سوژه‌ها نقش مهمی را بازی می‌کند و این موضوع زمینه تحلیل و پیوستگی روانی خاصی دارد. با توجه به تنوع رفتاری سوژه‌ها، اقتدار عام وجود ندارد، اما در بعضی سوژه‌ها امکان بازگشت می‌یابد. روایت، دردسترس‌ترین امر ممکن برای حل شدن سوژه در اقتدار است. روایت نه جهت‌دهنده مرگ، بلکه یکی از اهرم‌های روانی اساسی در سوژه برای معنابخشی به مرگ است. چون سوژه در روایت، جاودانه می‌شود، همواره در جنگ نیز از آن تأثیر می‌پذیرد، اما این درباره همه سوژه‌ها صدق نمی‌کند. از سوی دیگر، الگوهای رفتاری سوژه‌های پس از جنگ، بر وضعیت سیاسی و اجتماعی ایران اثرگذار هستند که در این میان، الگوی منتشر بیش‌ازهمه قادر به تأثیرگذاری است. این الگو برای اثرگذاری بیشتر همواره از روایت‌های جنگ کمک می‌گیرد. نشانه‌های اقتدار اگر در وضعیت حاضر بازتولید شوند به شرطی که گسترش الگوی رفتاری، سوژه‌های جنگ را دربر بگیرد- می‌تواند تأثیر مثبتی بر وضعیت جامعه داشته باشد. به طور کلی در مقاله حاضر دریافتیم که تولید اقتدار در جنگ، امکان‌پذیر بوده و از طریق روایت، بر فزونی مرگ اثرگذار است، اما این اقتدار در همه سوژه‌های دوره مدرن صدق نمی‌کند. در جنگ این وضعیت به

شدیدترین حد می‌رسد و ممکن است پس از آن کاهش یابد. مراجعه به جهان زیست سوژه‌های جنگ از مهم‌ترین ابزارهایی است که می‌تواند ما را در فهم این واقعیت‌ها و درک جهان مرتبط با آن یاری کند. علاوه بر این، شرایط روانشناختی و پیچیده سوژه‌ها در تولید امکان پذیرش اقتدار در برهه زمانی‌ای همچون دوره جنگ نیز یاریگر است.*

منابع

- آرنت، هانا (۱۳۵۹)، *خشونت*، ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: نشر خوارزمی.
- _____ (۱۳۹۲)، *میان گذشته و آینده*. ترجمه سعید مقدم، تهران: نشر دات.
- _____ (۱۳۹۵)، *وضع بشر*، ترجمه مسعود علیا، تهران: نشر ققنوس.
- آگامبن، جورجو (۱۳۸۷)، *وسایل بی‌هدف*، ترجمه امید مهرگان و صالح نجفی، تهران: نشر چشمه.
- فوکو، میشل (۱۳۸۸)، *اراده به دانستن*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- دلاور، علی (۱۳۸۹)، *مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی*، تهران: نشر رشد.
- رهبری، مهدی (۱۳۸۸)، *معرفت و قدرت معمای هویت*، تهران: نشر کویر.
- غلامرضا کاشی، محمدجواد (۱۳۷۹)، *جادوی گفتار*، تهران: مؤسسه فرهنگی آینده‌پویان.
- فروند، ژولین (۱۳۶۸)، *جامعه‌شناسی ماکس وبر*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر رایزن.
- فضلی استبرق، رز (۱۳۸۸)، «روانشناسی سوژه انقلابی در ایران»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، دانشگاه علامه طباطبایی.
- مک آفی، نوئل (۱۳۹۲)، *ژولیا کریستوا*، ترجمه مهرداد پارسا، تهران: نشر مرکز.
- میلر، پیتر (۱۳۹۴)، *سوژه، استیلا و قدرت*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۶)، *انسان و اسطوره‌هایش*، ترجمه حسن اکبریان، تهران: نشر دایره.

Hall, D.E.(2004), **Subjectivity**, UK, London: Routledge.

Atkins, K. (2005), *Self and Subjectivity*, USA: Blackwell Publishing.

Mansfield, Nick (2003), *Subjectivity: Theorists of the Self from Freud to Haraway*, Australia, Sydney: Bombed by DOCUPRO.

<http://anthropology.ir>